

نرم آورد

برگردان انجمن شاعران برگزیده شاعران معاصر ایران:

محمد رضا شفیعی کدکنی،

محمد انجمن

و

ایمان صلاحی

بهاروز عزبدفتری

۱۳۹۵

سرشناسه	عزیدفتری، بهروز ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور	بزم آورد: برگردان انگلیسی اشعار شاعران معاصر ایران محمدرضا شفیعی کدکنی، محمد زهری و عمران صلاحی / بهروز عزیدفتری.
مشخصات نشر	تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۶۰۰ ص.
فروست	انتشارات دانشگاه تبریز؛ ۶۸۴.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۷۲۰۴-۷۱-۹ ریال ۳۰۰۰۰۰:
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا:
یادداشت	فارسی -- انگلیسی.
عنوان دیگر	برگردان انگلیسی اشعار شاعران معاصر ایران محمدرضا شفیعی کدکنی، محمد زهری و عمران صلاحی.
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده به انگلیسی -- مجموعه‌ها
موضوع	Persian poetry -- 20th century -- Translations into EEnglish -- Collections :
موضوع	شعر انگلیسی -- قرن ۲۰ م. -- ترجمه شده از فارسی -- مجموعه‌ها
موضوع	English poetry -- 20th century -- Translations from Persian -- Collection.
شناسه افزوده	دانشگاه تبریز
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۵ / ۸۴ الف / PIR۴۰۴۹
رده‌بندی دیویی	۸۴۱ / ۰۸۱
شماره کتابشناسی ملی	۴۰۱۲۰:



انتشارات دانشگاه تبریز

بزم آورد برگردان انگلیسی اشعار برگزیده شاعران معاصر ایران محمدرضا شفیعی کدکنی، محمد زهری و عمران صلاحی

ترجمه و تدوین:	دکتر بهروز عزیدفتری
ناشر و فروست:	انتشارات دانشگاه تبریز؛ ۶۸۴
تاریخ و نوبت چاپ:	۱۳۹۵- اول
شمارگان:	۱۵۰۰ نسخه
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۲۰۴-۷۱-۹
قیمت:	- / ۳۰۰۰۰۰ ریال
لیتوگرافی، چاپ و صحافی:	اداره چاپ و انتشارات دانشگاه تبریز

این اثر مشمول قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است. هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه ناشر، نشر یا پخش کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

نشانی: تبریز - بلوار ۲۹ بهمن - دانشگاه تبریز - تلفن: ۳۳۹۲۶۶۹ نمایر: ۳۳۴۲۵۶۲

پیشگفتار

به بهانه‌ی بیان سخنی به رسم دیباچه نکات چندی را در این جا به نگارش در می‌آورم که از مطالعه‌ی آثار ادبی - رمان ، داستان و شعر - از دیرباز به ذهن دارم.

روال کار اغلب به این گونه است که خریدار کتاب نخست نگاهی، ولو گذرا، به مقدمه‌ی مولف یا مترجم می‌اندازد تا دریابد که آفریننده اثر را چه نیتی به سر بوده و برای رسیدن به مقصود خود کدامین راهکار را به کار گرفته است. این دل آگاهی نخستین در راهی پی‌گویی تکوین اثر، خواننده را برای خواندن آن راغب‌تر می‌سازد.

با این اندیشه است که نگارنده نکات چندی را در حول و حوش مطلب اصلی کتاب حاضر، روی کاغذ می‌آورد. اندکی در گذار زمان به عقب بر می‌گردم، به روزی که برای نخستین بار یک شعر را تا، مرگ قو، سروده‌ی حمید شیرازی را به انگلیسی برگردانیدم و نشریه‌ی مترجم (شماره ۱۳۷۷/۶) آن را چاپ کرد. چند سال بعد همین شعر با برگردان انگلیسی در مجله، بخارا (شماره ۱۳۹۰/۸۲) به چاپ رسید. چنین پیدا بود که این شعر در عرصه‌ی ترجمه به دل صاحبان ذوق خوش نشست است. پیش از آن به ترجمه شعر فارسی به زبان انگلیسی دست نیافته بودم، هرچند ترجمه‌ی شعر انگلیسی به زبان فارسی را آزموده بودم و از آن بیمی در دل نداشتم. به باور من، ترجمه از زبان مادری به زبان دیگر (و در مورد من به زبان انگلیسی)، امری الهامی است عظیم و لازمه‌ی توفیق مترجم در این وادی تسلط بر قواعد دستور زبان (نحو) و سایه روشن‌های واژگان (صرف) زبان هدف می‌باشد. به تعجیل می‌گویم هیچ کس را در این کار حد کمال نیست.

باری، چند سالی در عمر خدمت دانشگاهی من سپری شد تا آن که مجموعه‌ای از اشعار ترکی آذری به انتخاب همکار خوبم، محمد حریری اکبری، را به زبان انگلیسی برگردانیدم و آن را در مقاله‌ای مشترک با عنوان نگاهی گذرا به شعر آذربایجانی در نشریه Critique (شماره ۱۱، پاییز سال ۱۹۹۷) در آمریکا به چاپ رسانیدم.

این دو رخداد بر جسارت من افزود و من عزم آن کردم که به سراغ شاعران معاصر ایران بروم و از میان گزینه‌ی شعر آنان بر گزیده‌هایی داشته باشم، به اندازه پیمانه ذوق خودم، و آنان را به انگلیسی برگردانم. کار خطیری بود اما به سائقه عشق از مهالک راه نهراسیدم. عشقی که پشتوانه آن اندوخته‌های زبانی فراوانی بود که از قیل خواندن آثار بزرگ نویسندگان انگلیسی و آمریکایی فراهم آمده بود، آنهم به دوران شباب که به سر شوری و به دل اشتیاق وافر بود. در واقع، چندین سال پیش از گام نهادن به این مسیر - ترجمه‌ی شعر فارسی به انگلیسی - با رمان‌ها و داستان‌های نویسندگان مغرب زمین مانوس بودم. به یاد دارم در سال‌های نخستین دهه ۱۳۴۰ که دبیر زبان بودم، در اطاق محقر خود در شهر مستقر، بیشتر از اطاق خود تا دل شب می‌نشستم و آثاری چون *آناکارینا*، *جنگ و صلح*، *درف* و *یا داستان‌هایی از سامرست موام*، *ادگار آلن پو*، *ا. هنری* را می‌خواندم و غرق در تخیل و تفسیر، گاهی جمله‌ها، عبارت‌ها و نکته‌های ظریفی را مشخص می‌کردم و در میان کار آنچه را که شکار کرده بودم در دفتری ضبط می‌کردم و همین یادداشت‌ها، دانه‌ها، سبزه‌ها ساعات خلوت من بود. گاه بیگاه آن‌ها را مرور می‌کردم. هیجان کار زمانی فرو نمی‌گرفت که در زندگی روزمره‌ی خود در مواجهه با پدیده‌های شبیه آنچه در رمان‌ها و داستان‌ها آمده بود، جمله‌هایی به زبان انگلیسی مانده در ذهنم را به زبان می‌آوردم و گاهی آنچنان را می‌گفتم که بی اختیار قلم به دست می‌گرفتم و رخدادی، هرچند متعارف، در زندگی ام را به روی کاغذ می‌آوردم. و چقدر راحت! هر آنچه قصد گفتنش را می‌کردم به سهولت از نوک قلم تراوش می‌کرد. می‌گویند ادبیات تجربه بدیلی است، یعنی این که زندگی من و شما مایه‌ی کلام ادبیات می‌باشد.

ارتباط این گفته با کار من در این است که مشاهده صحنه‌های گوناگون زندگی روزمره، وقایع رمان یا داستانی که به زبان انگلیسی خوانده بودم را در ذهنم تداعی می‌کرد.

شباهت موجود بین رخداد‌های زندگی واقعی و حوادث داستانی صورت‌های زبانی را در ذهن من نا‌هشیارانه متحیر می‌کرد و برای من رفتن از معنای ذهنی به صورت زبانی مرتبط در زبان انگلیسی بسیار آسان و شوق انگیز بود: تولد دوباره اندیشه در کسوت زبان دیگر.

رشته سخن به درازا کشید. قصدم این بود که گفته باشم روی آوردن من به ترجمه‌ی شعر فارسی به زبان انگلیسی نه از روی هوس که به پشتوانه‌ی مهارتی بود که دیر زمانی در زبان انگلیسی به دست آورده بودم:

آنجا که نگاه جرات پرواز نمی‌کرد

ما بیشتر از دیده نهادیم قدم را

این کار بیشتر از ده سال به «اول» نامید و ره آورد این سفر طولانی کتابی شد با عنوان *آبگینه بر دوش و باران سنگ، انتقادات سمیر، تهران، ۱۳۹۳* و من اکنون چشم به راه هستم، تا صاحب نظران دل آگاه درباره‌ی کار انجام یافته به داوری سخن بگویند.

پیش از پرداختن به کتاب حاضر مایل هستم که بگویم من هم به ترجمه ناپذیری شعر معتقدم، نکته‌ای که از خود تعریف ناپذیری شعر ناثر می‌کرد. شعر را در زبان دیگر نمی‌توان ساخت، که در عرف زبان شناسی «structuring» گفته می‌شود، اما می‌توان آن را در زبان دیگر خلق کرد «recreating»، آن هم با رنگ بوی زبان و فرهنگ زبان هدف (مانند ترجمه‌ی شعر رباعیات خیام از سوی ادوارد فیتز جرال، ۱۸۸۱-۱۸۰۹)، شاعر و مترجم انگلیسی)، و نه با رنگ و بوی زبان و فرهنگ زبان مبدأ. در این حالت است که گلاب گلاب‌دان را عوض کرده‌ایم و تنها مشابهت موجود بین شعر اصلی و برگردان آن به زبان دیگر، موضوع شعر است به شرط آنکه موضوع شعر از گونه‌ی روایی، تاریخی، حکایت تمثیلی، پند و ... باشد. به محض آنکه شعر به مقوله‌های عارفانه، دینی، اجتماعی می‌پردازد، واژه‌های شعر از مفاهیمی باردار می‌شوند که بیان

آن‌ها به زبان دیگر به دلیل وجودهاله‌های ظریف معنایی ناممکن می‌شود. به عبارت دیگر، این قبیل شعرها تغییر محمول زبانی را بر نمی‌تابند و همچون حبابی با اندک تکانی در هم می‌شکنند. با نگاهی گذرا به دواوین شاعرانی چون محمدتقی بهار، محمدحسین شهریار، پروین اعتصامی و ... سروده‌هایی را می‌بینیم که به راحتی صیلر کمندر ترجمه می‌شوند. به باور اینجانب، در ترجمه بیت ترکی آذری به زبان فارسی به قلم بهار که در زیر آمده است، به راستی چیزی مفقود نشده است:

هر که را دوست شدم دشمن جان گشت مرا

بخت من دشمن من بود عیان گشت مرا

(ص ۱۳۰۴، دیوان ملک الشعرا بهار، ۱۳۶۸)

هر که دوست ددیم دشمن جان اولدی منه

دوشمن او به منم دی ایندی عیان اولدی منه

معنا در ذهن انسان است و زبان، ابزار آن می‌باشد. همگانی‌های معنایی (تولد، مرگ، ازدواج، گرسنگی، سرپناه و...) وجه مشترک همه جوامع بشری است. این همگانی‌های معنایی در بستر تاریخی و فرهنگی هر قوم معانی و صور ساختاری متفاوت دارند، آمیخته با عواطف و احساسات گویشوران آن مردم هر قوم از پنجره‌ی زبانی خود جهان خارج را می‌نگرند (به مفهوم متعارف کلمه، و نه معنای جبر گرایانه‌ی آن) و برای پدیده‌های مشهود، و غیر مشهود ابزار بیانی لازم را دارند (نوشته‌های سپیر (Sapir) و فورف (Whorf) را ملاحظه کنید). زبان بر ذهن گویشور، و ذهن گویشور بر زبان وی تاثیر می‌گذارد. در نظر بیاورید نقش برف در زندگی اسکیموها، شتر در زندگی اعراب بادیه نشین، و شن در زندگی مردم صحاری نشین. بدیهی است آنچه گویشور هریک از این جوامع مورد مثال ما در بارش برف، حالات شتر و حرکت شن می‌بیند، فرد نا آشنا نه آن‌ها را می‌بیند و نه آن‌ها درک یا احساس می‌کند. هم

چنانکه شفیعی کدکنی (بخارا شماره ۸۰، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۴-۸۲) در بحث «ترجمه ناپذیری شعر» می‌گوید، و بیت

به می‌سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها

را به عنوان شاید قضیه می‌آورد، کلمات مانند «پیر مغان»، «سالک»، و «راه و رسم» و «منزل» زمینه‌های فرهنگی، تاریخی اجتماعی خود را دارند؛ با انتساب برابر نهاده‌های آن‌ها در زبان دیگر نمی‌توان داعیه‌ی ترجمه را در بوق دمید.

اکنون با فراهم ساختن زمینه بحث، می‌توانم درباره کتاب حاضر، با عنوان، بزم آورد، سخنی به اختصار در باب حادث آن بگویم.

در حالی که کتاب آبیگینه بر وشر باران سنگ به بازار کتاب تازه راه پیدا کرده است، کتابی دیگر از این دست، بزم آورد را فرام آورده‌ام. کتاب دوم شامل برگردان انگلیسی سروده‌های سه تن از شاعران معاصر ما باشد: حمدرضا شفیعی کدکنی، محمد زهری و عمران صلاحی. بعد از آن که در کتاب نخست، در بوستان خرد و احساس بیش از شصت شاعر معاصر ایران به تفرج پرداختم و از گزیده شعر آنان، برگزیده‌هایی را به زبان انگلیسی برگردانیدم، احساس کردم مرا به اشعار این بزرگوار پیوستگی عاطفی فراوان است. چرا؟ بگذارید بگویم به زعم من، هر آن سروده‌ای که نابالغ تفسیر بیشتر دارد، بهتر بگویم هر آن شعری که خواننده را به مرزهای نادیده و ناشیخته می‌برد، دوست داشتنی‌تر است. معنا (meaning) و مفهوم (sense)، اولی به معنای زبان شناختی و دومی به معنای کاربردی، هر قدر بیشتر در حجاب زبانی ذهن خواننده را به جولان در آورد، به طوری که خواننده با دریافت یک معنا به معناهای دیگر برسد، و آنگاه با استعانت چند معنا، واقعیت هستی، متجلی در زندگی فردی و اجتماعی، را دریابد، الفت وی با آن سروده بیشتر می‌شود. این پاسخ، پرسش دیگری را مطرح

می‌کند. چرا چنین می‌شود؟ نخست آنکه شاعر هنرمند توانسته است با هنجار شکنی‌های زبانی واقعیت آشنا را به ناآشنا تبدیل کند، و سپس آن ناآشنا را در فرآیندی رازناک به همان واقعیت آشنا مبدل سازد. دوم آنکه، این فرآیند عمدتاً بر دو اصل «اقتصاد» (بیان بیشترین معنا با کمترین واژه) و اصل «هیجان» (برانگیخته شدن انفعالات عاطفی خواننده) استوار است (ویگوتسکی، ۱۹۷۱).

برخی از سروده‌ها همچون راز آفرینش هرچه گشوده‌تر می‌شود، رازناک‌تر می‌شوند. بسیاری از سروده‌های شفیعی کدکنی این گونه اند، و در مواردی چنانند که خواننده، خود را مخاطب شعر می‌بیند، و در گستره مفهوم والا، مفهوم دلخواه خود را در شعرش می‌یابد، همچون آن سروده‌ای که نشان می‌دهد هر صاحب دلی نشانی دارد و اگر کسی وصف او پرسد، از تو بپرس که آن‌ها را می‌ماند، و این همان «چیستی» هنر و به تعبیر حافظ «آن» می‌باشد - بنده‌ی طلعت آن با سر که آنی دارد.

من در گزینش اشعار این سه بزرگوار (شعر، و تن رخت از این جهان برکشیده اند) به سراغ اشعاری رفته‌ام که ترجمه را به زبان انگلیسی تاب می‌آورند، اشعاری که کلمات دارای معانی جهانشمول بوده، از صیغه‌ی تاریخی، دینی خاص مردم ایران و زبان فارسی عاری بوده‌اند. و گاهی نیز برای انتخاب سروده‌های این سه شاعر ملاک ژرفای معنا و یا به کلامی روش‌تر، محک تفسیرپذیری را مدنظر داشتم. ناگفته نپایست مقوله تفسیرپذیری با روانشناسی خواننده پیوند تنگاتنگ دارد. بررسی از خوانندگان از وجوه پیدا به وجوه ناپیدا می‌رسند؛ برخی از دیدن همان وجوه پیدا نیز عاجزند. کوتاه سخن آنکه گزینش اشعار و ترجمه آنان به زبان دیگر جنبه فریدی دارد که از نظام باورها و داوری ارزش‌های شخص تأثیر می‌گیرد.

به سروده‌های زیر از این سه شاعر توجه کنید که من برگزیده‌ام، اما درک و تفسیر آن‌ها را به عهده‌ی خواننده‌ی صاحب‌دل می‌گذارم:

شفیعی کدکنی

(۱) عبور گندم از زمستان

...

زیر این برفِ شبانگاهی

بدتر از کژدم،

می‌گزد سرِ ای دی ماهی.

کرده موجِ برک در یخِ برف

دست و پای خویش را گم

زیر صد فرسنگ برف،

اما

در عبور است از زمستان دانه گندم

(هزاره دوم / همان کوهی، ۱۳۹۰، ص ۴۹۲)

(۲) خروس

...

بیدار باش قافله‌ی زندگانی است

ور خود به چاه‌هاویه باشد نشیمنش

مرد عقیده است و گرفتار عقده نیست

پروا ندارد از خطرِ حق و گفتنش

زان روی در عزا و عروسی همیشه خلق

او را کُشند و زاغ بُود عیشِ ایمنش

(همان اثر، ص ۴۴۹)

(۳) در من و بر من

چشم بر هم می‌نهم، هستی چراغانی ست.

روشن اندر روشن و آفاق در اشراق!

می‌گشایم چشم،

می‌بینم چه زهر آگین و ظلمانی ست.

آن که این دشواره، پاسخ گوید، آیا کیست؟

در کدام سوی باید زیست؟

در ظلامِ ظالمِ ر من،

یا در آن آفاقِ پُر اشراق،

روشن در من؟!

(همان اثر، ص ۳۰)

(۴) قفس

...

همه رفتند و نماند

اندرین خانه کسی،

آنچه پیوند زمان است و مکان

نیست جز میله سرد قفسی

و بر آن،

جامه دران،

عنکبوتی که کند

همه‌ی علم سَطْرالایش را

صرف صید مگسی.

(همان اثر، ص ۳۵۳)

این چند سروده زیر را در تورق کتاب برای هر ستاره: مجموعه اشعار محمد زهری، نشر توس ۱۳۸۰ برگزیدم تا گفته باشم رمز ماندگاری شعر در رازناک بودن معنای آن است که با واسطه آرایش صورت‌های زبانی خاص سراینده‌ی آن حاصل می‌شود:

(۱) بی تباران

بی تباران انبوهند

مگر از کومه برآید دودی

گیرد و آتش زرف کرد

ورنه چشم نخورد آب ز «من»

یا «من» ها -

(همان اثر، ص ۴۶)

(۲) قاصدک

قاصدک ایستاد و،

پروا کرد

گرچه آزاد بود،

می ترسید

که همه دشت، غرق آتش بود.

(همان اثر، ص ۴۴۷)

(۳) پرسید

پرسید:

«بهاران چه گونه است؟»

گفتم:

«ما زاده‌ی سرزمین خشکیم

راضی به بنفشه‌ای

اگر آید!!»

(همان اثر، ص ۴۴۰)

۴) فرومایه

ای فرومانده‌ی مردابِ فرومایه

اوج پستی این است:

فرومایه، فرو ماندن و تن دادن.

(همان اثر، ص ۴۷۰)

۵) آسمان و میز

هیچ آسمان را

هیچ زمین

مأیوس‌تر از خانه‌ی ما نیست

گر آسمان مکلّتر،

گر خاک بایر است

جرم من است

- ما -

گردن به حکم تلخ مشیت نهاده‌ایم

(همان اثر، ص ۴۲۶)

این بار با همان نیت به سراغ عمران صلاحی می‌روم تا ناگفته‌ها در گفته‌های او را جست‌وجو کنم. سخن در پرده گفتن کمند افسونگری است که دل‌ها را خوش‌صید می‌کند و با رمز و راز صورت‌های زبانی خواننده را به هزارتوی اندیشه، اندیشه‌های تردید، بیم وحشت، - گاهی با زبانی طنزآلود و زمانی با نیش کلام صریح - می‌برد. در زیر چند سروده به عنوان شاهد از عمران صلاحی می‌آوریم، برگرفته از کتاب گزیده

اشعار، چاپ هفتم، ۱۳۹۱، انتشارات مروارید:

(۱) عیادت

مرگ، از پنجره بسته به من می‌نگرد
 زندگی از دم در
 قصد رفتن دارد

...

بچه‌هایم از من می‌ترسند
 آشنايِ من نیز
 به ملاقات پرستار جوان می‌آیند.
 (همان اثر، ص ۱۳)

(۲) در یک هوای سرد

در یک هوای سرد پس از باران
 مردی رمیده بخت
 با سرفه‌های سخت
 دیدم که پهن می‌کرد
 عریانی خود را
 روی طناب رخت.
 (همان اثر، ص ۵۷)

(۳) گرسنه

پیرمردی گرسنه و بیمار
 گوشه‌ی قهوه‌خانه‌ای می‌خفت
 رادیو باز بود و گوینده
 از مضمرات پرخوری می‌گفت.
 (همان اثر، ص ۹۱)

۴) در کوچه‌های مضحکه

از کوچه‌های ساکت قزوین

عبید می‌گذرد

این جهنمی

این بی‌دین

...

باران چه تند می‌بارد

باران چه تند می‌وزد

در کوچه‌های مضحکه، مرد جهنمی

زیر ردا گرفت

شمعی شگفته را

(همان اثر، ص ۱۰۰)

۵) یکی

«کی بر سر شاخ بن می‌برید»

و حس کرده بود

که سببی ست سرخ و درشت

و باید بیفتد به دامان یار.

(همان اثر، ص ۱۲۶)

حال که سخن دراز دامن شد، چه بآ! دو سه پیمانه دیگر می‌آورم از کتاب ادبیات ایرانی: چند گفتار درباره مطالعات ایرانی ۳، دانشگاه کلمبیا. مؤلف کتاب آرت ایرنا (Art Arena) است و به گفته وی، در تدوین این کتاب از آراء احسان شاطری مستفید بوده است. مؤلف در کتاب خود، چند ویژگی را در ادب فارسی نام می‌برد، و ما در اینجا به اختصار برخی از آنها را بازگو می‌کنیم:

الف) فرادست بودن شعر برنثر. در ادب فارسی، شعر به لحاظ کمیت و کیفیت بر ادبیات متنور همواره مستولی بوده است. این هنر تمام عیار ایرانی نه تنها بر نثر که بر دیگر حوزه‌های هنری، نقاشی، سفال‌کاری، بافندگی و معماری تفوق داشته است. شعر در ادب فارسی بازتاب احساس اندیشه و نگرش جهانی ایرانیان می‌باشد.

ب) جنبه توصیفی ادبیات ایران. ادبیات ایران زمین عموماً بیشتر توصیفی است تا نمایشی، بیشتر اکسپرسیونیسم است تا ناتورالیسم، زنده و ناموزون است تا موزون با سازواره‌های منجم. البته این بدان معنا نیست که صورت‌های ادبی ایرانیان فاقد جنبه‌ی دراماتیک یا تهی از استان‌هایی با ساختاری هنرمندانه می‌باشد. داستان‌های ایرانی از تأثیر فراوان دراماتیک برخوردارند و اغلب نویسندگان برای انتقال مفهومی از فنون کلامی تضاد، تاکید، پارادوکس و نیز در حد کمال بهره می‌گیرند. مع الوصف ادبیات ایرانی (شعر و نثر) فاقد جنبه سازواره‌ای می‌باشد، به مفهومی که در ادبیات غرب رواج دارد. قالب‌های ساختاری متداول در سنت ادب غرب که در آن‌ها اشخاص داستانی و حوادث در یک روند تکاملی شکوفا می‌شوند، در ادبیات فارسی مد نظر نبوده است. نویسندگان ایرانی به عوض آنکه از روندی - پیمانه نقطه اوج، و فرجام داستان متابعت کنند، رفتار کشدار را پیشه کرده، برخی صحنه‌ها، برهات را در حد دلزدگی و صرفاً برای ارضا تخیلات خودبسط می‌دهد. این حرکت نامعین به روح در مثنوی مولانا هم به چشم می‌خورد. در این کتاب داستان‌های متواتر یکی متأثر از دیگری بدون ساختار منظم نقل می‌شوند. این صیغه‌ی غیر نظام‌مند روایت، در رمان‌های کلیدر، دولت آبادی و شوهر آهوخانم افغانی به وفور یافت می‌شود. انشعاب موضوع به چند موضوع دیگر و حاشیه پردازی‌ها، مبتین گرایش گریز از نقطه‌ی مرکزی است که در آثار نظامی و عطار نیز عیان است.

این گرایش مرکز گریزی سبب می‌شود که شاعر و نویسنده ایرانی اغلب به دور از

محور اصلی حکایات کوتاه، کلمات حکمت آمیز، ضرب المثل‌ها، سخنان متجانس، تلمیحات و تخیلات ذهنی گریز گونه را در شعر و نثر خود بیاورد. کتاب گلستان سعدی مصداق این حرکت محور گریز است، حرکتی که از عادت ذهنی ایرانیان نشان دارد.

ج) آرایه‌های لفظی. سومین خصیصه‌ی ادبیات فارسی، میل وافر برای استفاده از فنون بلاغت و آرایه‌های لفظی است. اصولاً، وجهی مشخصه هنر ایرانی، گرایش به تزیین است. این خصیصه در هنرهای دیداری مانند معماری، تذهیب کتاب، نقاشی‌های دیواری، و حافظ کتاب خوشنویسی، منسوجات و نیز در موسیقی مشاهده می‌شود. برخی از منتقدان از این شیوه کار زبان به ذم گشوده اند، اما این منتقدان از سلیقه حاکم در ایران قرون وسطی و نیز از هیت و کارکرد واقعی تزیین در ادب فارسی غافل بوده اند. سخن درست این است که تزیین عنصر اصلی بیان ادبی محسوب می‌شود و به واسطه آن نویسنده و شاعر ایرانی سرودهای خود را به نمایش می‌گذارد، و شکوه و پیچیدگی اثر را فزونی می‌بخشد و تحسین خواننده را برمی‌انگیزاند. کوتاه سخن آنکه در هنر ایرانی تزیین، مقوله حاشیه‌ای نیست بلکه به واسطه آن به شمار می‌رود. البته در سروده‌های نخستین، تزیین حضور اندک داشته زیرا که شعر، تازه مولود بود و نیز بر مبنای مدل شعر ساسانیان قرار داشت. در ایران پیش از اسلام شعر و موسیقی دست در دست هم داشتند و خنیاگران سروده‌های خود را به همراهی موسیقی عرضه می‌کردند. با توجه به آثار قلیل برجای مانده از آن دوره اشعار فارسی صورت‌های ساده داشتند تا همگامی با موسیقی میسر گردد. در واقع شعر، سروده‌هایی بود که شاعر یا راوی آن‌ها را می‌خواند.

شعر معروف رودکی درباره بخارا را همه به یاد داریم که امیر نصر سامانی را برانگیخت بدون پای افزار پا به رکاب اسب گذارد و شتابان هرات را به قصد بخارا ترک کند.

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
 ریگ آمووی و درشتیهای او زیر پایم پرنیان آید همی
 آب جیحون از نشاط روی دوست خنک ما را تا میان آید همی
 ای بخارا شاد باش و دیر زی میر زی تو میهمان آید همی
 میر ماهست و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
 میر سروس و بخارا بوستان سروسوی بوستان آید همی
 آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زیان آید همی

طولی نکند شعر راه خود را از موسیقی جدا کرد و هستی خود را باز یافت با مجموعه‌ای از مضامین ستم، موتیف‌ها، صورخیال و تزیینات. شاعران برای تسخیر دل مخاطبان‌شان انواع فنون بلاغت و صناعات ادبی چون تجانس آوایی^۱، هم آوایی جناس^۲، قافیه^۳، ردیف^۴، ایهام^۵، تکرار^۶، مراعات النظیر^۷، تلمیح^۸، لف و نشر^۹، استعاره^{۱۰}، تشبیه^{۱۱} را به کار گرفتند و از این هکزار جلوه‌ی خیره‌کننده‌ی شعر در اشعار حافظ نمود پیدا می‌کند، و در آن خلاف آیه معنا، صرورت و تنیدگی هنرمندانه آن دو، اثرات زیبا شناختی را به کمال می‌رساند.

(د) مضامین و صور خیال در شعر چهارمین اصل سه‌گانه سنتی ادبی زبان فارسی، مضامین و صور خیال متعارف آن است. نطفه‌ی مضامین و صور خیال عمده‌ی شعر فارسی در همان قرن اول منعقد شد و در آثار رودکی متجلی گردید. ژانرهای گوناگون شعر فارسی معمولاً صورت‌های خاص خود را دارند:

- 1- Alliteration
- 2- Homophony
- 3- Rhyming
- 4- Refrain
- 5- Amphibology
- 6- Antithesis
- 7- Congruence
- 8- Antithesis
- 9- Laff o Nashr (involution and revolution)
- 10 Metaphor
- 11- Simile